

فصل اول

کلیات تحقیق

۱.۱) مقدمه :

دموکراسی یکی از استوارترین مفاهیم سیاسی پایدار است که تا کنون پاینده ، به جا مانده است . گو اینکه در این راه طولانی ، تحولاتی قابل اعتنا به خود دیده است ، اما همچنان محل تعارض و تعاطی آراء و افکار مردمان و الگوی ایده آل بخش وسیعی از جهانیان است . (خسروی ، ۱۳۸۰) بر این اساس می توان چنین گفت که دموکراسی از آغاز تا کنون به عنوان یک پدیده اساسی در جامعه بشری حضور گسترده ای در حوزه های گوناگون زندگی بشری داشته و دارد و ساختارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نظام ها و جوامع متفاوت را تحت تاثیر قرار داده است. همچنین تعلیم و تربیت نیز یکی دیگر از مسائل اساسی بشر است که در بین فیلسوفان، اندیشمندان مختلف، مصلحان اجتماعی و روشنفکران همواره مورد توجه قرار گرفته است و همه آنان درباره تعریف و ماهیت و نقش آن به بحث و گفتگو می پردازند. اهمیت نظام تعلیم و تربیت تا آنجاست که روسو آن را کشتی نجات دهنده بشر اجتماعی ، کانت آن را ابزاری برای انسان نمودن انسان می داند (نقیب زاده ، ۱۳۷۶) . شریعتمداری (۱۳۷۶) می گوید نظر به اینکه از راه تعلیم و تربیت می توان موجبات رشد فردی و رفاه جمعی را فراهم نمود؛ این جریان در زندگی انسانی نقشی مهم دارد. به طور کلی پرورش استعداد های فردی، تحکیم پایه های زندگی جمعی، گسترش آرمان های دموکراتیک و ایجاد تفاهم میان افراد انسانی در سایه تعلیم و تربیت صورت می گیرد. در ادامه باید گفت ارتباط و پیوند میان نظام تعلیم و تربیت و نظام سیاسی امری نیست که امروزه به آن پرداخته شده باشد، قانیدی (۱۳۸۵) بیان می کند رابطه شهروندی و تربیت را در بادی امر می توان در نظرات فلاسفه تربیتی ملاحظه کرد. به نظر افلاطون، شهر زیبا و نیک تنها بر بنیاد تربیت پی افکنده می شود و فلسفه سیاسی ارسطو که به زمامدار خردمند توجه ویژه ای کرده ، از طریق تربیت ممکن است . دیویی نیز بستگی دقیقی بین تربیت و دموکراسی برقرار می کند و تنها دموکراسی هایی را پایدار می داند که از سر آگاهی باشد . همچنین یاسپرس تا آنجا پیش می رود که می گوید : « دموکراسی تربیت است » (نقیب زاده ، ۱۳۷۷، ص ۷۱)، علاوه بر این فریره معتقد است که آموزش و پرورش هرگز نمی تواند بی طرف باشد و یا بنا به گفته ژيرو (۱۹۹۱) تعلیم و تربیت ذاتاً روندی با هدف ایجاد یک جامعه دموکراتیک مساوات خواه است .

۱.۲) بیان مساله:

دموکراسی^۱ به عنوان یکی از دستاوردهای بشری، تأثیرات شگرفی بر کلیه شئون زندگی افراد و حیات سیاسی و اجتماعی آنان دارد. پوپر^۲ (۱۹۴۴) دموکراسی را بیانگر یکی از ژرف ترین انقلاب های بشری در سده های پیش از میلاد می داند و از آن به عنوان انتقال یا گذر از جامعه قبیله ای یا جامعه بسته به جامعه باز که قوای نقاد آدمی را آزاد می کند، نام می برد. مانهایم^۳ (۱۳۶۰) می گوید گرایش به دموکراسی سرنوشت مقدر همه ی ما انسانهاست و نه فقط در عرصه سیاست، که در کل حیات فکری و فرهنگی جوامع اجتناب ناپذیر می نماید؛ و از آنجا که این روند، چه طرفدارش باشیم و چه مخالفش، بازگشت ناپذیر است، کاوش در باب قابلیت ها و الزامات آن وظیفه مبرم همه متفکران سیاسی است و فقط از این طریق است که می توان بر روند مردم سالاری گرایی به نحوی مطلوب تاثیر گذاشت. آلن دوبنوا به نقل از خسروی (۱۳۸۰) می گوید در خصوص معنا و مفهوم دموکراسی اتفاق نظر وجود ندارد و یا فولادوند (۱۳۸۴) معتقد است که در اثر مخلوط شدن تصورات یونانیها، رومی ها، قرون وسطایی ها و دوران رنسانس بیان های مبهم و ناسازگاری از دموکراسی رواج یافته است. مکفرسون^۴ (۱۳۷۹) نیز دموکراسی را مفهومی آشفته می داند و همچنین بهشتی معز (۱۳۴۷) معتقد است که دموکراسی یکی از پیچیده ترین و متناقض ترین مفاهیم سیاسی است که تا کنون برداشت های چندسویه ای از آن شده است و هنوز اندیشمندان سیاسی به وحدت نظر و اجماع عقیده ای در باب آن دست نیافته اند. البته وی تعارض و عدم وفاق نظری در حوزه دموکراسی را نتیجه تفاسیر متعدد، تفاوت و چندگانگی شخصیت های اندیشمند و گذشت زمان می داند.

^۱. Democracy

^۲. popper, Karl r

^۳. Mannheim, Karl

^۴. C.B.macpherson

بر این اساس می توان چنین گفت که دموکراسی یکی از مباحث و مفاهیم مهم و منازعه برانگیز است که متفکران و اندیشمندان هر یک به گونه ای راجع به آن سخن می گویند و اتفاق نظر یکسانی در مورد معنا و مفهوم آن وجود ندارد و تعابیر و برداشت های متفاوتی از آن ارائه می شود، اما آنچه که مسلم است، این است که هیچکس نتوانسته منکر اصل وجود این پدیده و تاثیر آن بر زندگی بشر شود و اساساً اختلاف ها بر سر ابعاد، مبانی، غایت ها و پیامدها و دستاوردهای آن در زندگی بشر است. همچنین تعلیم و تربیت یکی دیگر از مهمترین مسائل اساسی بشر است که همواره مورد توجه فیلسوفان، اندیشمندان و مریبان تربیتی قرار گرفته است. شریعتمداری (۱۳۷۶) می گوید از راه تعلیم و تربیت می توان موجبات رشد فردی و رفاه جمعی را فراهم نمود و شعاری نژاد (۱۳۸۱) نیز معتقد است که تربیت مهمترین عامل موفقیت در سازگاری اجتماعی و عاملی موثر در کمک به پیدایش تغییرات مطلوب در افراد است. دیویی (۱۹۱۶) معتقد است که دموکراسی و آموزش و پرورش رابطه متقابل و تقویت کننده ای نسبت به هم دارد.

این پژوهش به دنبال پاسخ گویی به پرسش ذیل است و می خواهد به تبیین و بررسی مفهوم دموکراسی و ضرورت آن در زندگی آدمی از دیدگاه نظریه پردازان انتقادی مکتب فرانکفورت^۱ پردازد. برای نیل به این مقصود، لازم است که نظرات و دیدگاههای اندیشمندان برجسته این مکتب انتقادی اعم از ماکس هورکهایمر^۲، هربرت مارکوزه^۳، تئودور آدورنو^۴ و یورگن هابرماس^۵ را در خصوص مبانی دموکراسی همچون آزادی، عقلانیت، انسانگرایی تبیین و توصیف و سپس مقایسه و استنتاج کنیم. در اشاره به نمایاندن برخی از نظریات آنان در این زمینه می توان گفت هورکهایمر معتقد است عقلانیت حاکم در لیبرال دموکراسی، نه تنها سعادت آزادی و برابری را برای انسان به همراه نیاورده، بلکه سلطه و بردگی انسانها را به همراه داشته است و یا آدورنو آزادی موجود در این گونه نظام ها را به معنای کنترل، مدیریت و اداره کردن می داند (فرهادپور و مهرگان، ۱۳۸۴). مارکوزه نیز معتقد به حاکمیت جامعه از طریق تکنولوژی بر فرد است که هم ارزشهای وی را تعیین

^۱. Frankfurt, school

^۲. Horkheimer, max

^۳. Marcuse, Herbert

^۴. Theodor w. Adorno

^۵. Habermas, Jurgen

می کند و هم موجب سلطه بر افراد می شود. همچنین در ذیل سوال نخست، به سوال دیگر پژوهش حاضر؛ یعنی نقش تعلیم و تربیت در دموکراسی پرداخته می شود. در این بخش علاوه بر دیدگاههای نظریه پردازان انتقادی، دیدگاه مریان تربیت انتقادی همچون پائولو فریره^۱ و هنری ژيرو^۲ را نیز مورد بررسی قرار می دهیم؛ زیرا با تحلیل دیدگاههای متفکران پارادایم انتقادی و بنا به نظر آنان، می توان گفت نظام های تعلیم و تربیت حاضر به عنوان عاملی در جهت منافع سرآمدان عمل می کند، نابرابری های موجود را تقویت می کند و نگرش خاصی را در افراد به وجود می آورد تا وضع موجود خود را پذیرا باشند و یا به قول فریره اینگونه نظام ها در خدمت فرهنگ سکوت و نظام سلطه قرار دارد.

بر این اساس هدف ما در این پژوهش، این است تا به تبیین چستی و چرایی دموکراسی از دیدگاه نظریه پردازان انتقادی پردازیم و نارساییهای نظام های تربیتی حاضر را آشکار و نقش رویکرد تربیت انتقادی را در نهادینه کردن دموکراسی استنتاج کنیم.

۱.۳) ضرورت انجام تحقیق:

درباره ضرورت و اهمیت چنین پژوهشی در دو سطح و پایه می توان سخن گفت:
۱- اهمیت دموکراسی در زندگانی و تربیت بشر: واقعیت این است که تاریخ زندگی بشر بیش از آنکه بر خوشبختی و بهزیستی آدمیان گواهی دهد، شاهد رنجها و ملالتهای بی شمار بشر بوده است؛ اگرچه همه آنها ربطی به سیاست ندارد ولی سیاست یکی از مهمترین عوامل در ظهور و گسترش این رنجهای بشری بوده است.
(انصاری، ۱۳۸۴).

^۱.Freire, Paulo

^۲.Giroux. Henry

دموکراسی و مبانی ارزشهای آن از آغاز پیدایش تاکنون به عنوان یکی از پدیده های اساسی، تمدن بشری را تحت تأثیر و دگرگونیهای عظیم قرار داده است؛ به گونه ای که کارل پوپر^۱ فیلسوف نامدار قرن معاصر از آن به عنوان یکی از ژرف ترین انقلاب هایی توصیف می کند که بشر تاکنون پشت سر گذاشته و معتقد است که هنوز در آغاز راه است. دموکراسی در آغاز پیدایش در یونان باستان به دلیل حضور گسترده در حوزه های گوناگون زندگی بشر و برهم زدن ساختار اجتماعی جامعه، مورد نقد و انتقاد فیلسوفان و پرسشهای نقادانه آنان قرار گرفت. جان دیویی^۲، یکی از پیشروان امرتعلیم و تربیت معتقد است ایمان به دموکراسی، ایمان به برابری آدمیان است، برابری از نظر قانون و سیاست که فراهم آوردن امکان و فرصت یکسان برای همگان می باشد و می گوید: «دموکراسی تنها در سرزمین هایی به نابدی می گرائید که طبیعتی فقط سیاسی داشت و به گوشت و خون مردم و به زندگانی روزانه آنان راه نیافته بود». (نقیب زاده، ۱۳۷۷، ص ۶۵)

۲) اهمیت توجه به اندیشه های نظریه پردازان انتقادی:

توجه به اندیشه های نظریه پردازان مکتب انتقادی نیز از آن روست که این اندیشمندان ضمن داشتن تعلق خاطر نسبت به دموکراسی به پیامدهای غیراخلاقی و غیرانسانی نظامهای دموکراسی غربی " لیبرال دموکراسی " نگرشی انتقادی دارند؛ برای نمونه، هورکهایمر، مارکوزه و آدورنو بنیان لیبرال دموکراسی غربی را هم ارز با فاشیسم و همچون شکل جدیدی از سلطه بر شهروندان تلقی می کنند. به عنوان نمونه ای دیگر، مارکوزه نیز معتقد است که جامعه مدرن، صرفاً به واقعیات موجود بسنده می کند و در پی فراتر رفتن از این واقعیات نیست. جامعه مدرن، جامعه ای تک ساحتی است چرا که یک جنبه اساسی از زندگی انسان را که همانا جنبه معنوی آنست، نادیده می گیرد. همچنین نظریه پردازان انتقادی معتقدند که نظام های حاکم بر جوامع مدرن غربی نظام های تعلیم و تربیت را با تحولی عظیم مواجه ساخته است؛ به طوریکه هدف تعلیم و تربیت مدرنیستی،

1. Karl r. popper

2. Dewey, john

تربیت انسانی متخصص و ماهر است که ضمن آگاهی به حقوق اجتماعی خود، به ارزشهای مورد نظر تفکر مدرن پایبند باشد. آنان معتقدند که تربیت انتقادی رویکرد تازه ای است که به تعلیم و تربیت بگونه ای متفاوت می نگرد و دارای معانی و استلزامات مهم سیاسی و اقتصادی هستند. همچنین این افراد معتقدند که تربیت، امر لاینفک تحول اجتماعی و انسانی تلقی می شود و میان نظام تربیتی و ساختار اجتماعی وابستگی متقابل وجود دارد.

در بیان ضرورت پژوهش حاضر، اشاره به این نکته کافی است دموکراسی به عنوان پروسه ای اجتناب ناپذیر در دنیای معاصر، به صورت نقادانه مورد بررسی قرار می گیرد و چیستی و چرایی، دستاوردها و پیامدهای مثبت و منفی آن بر کلیه شئون زندگی افراد، حیات سیاسی - اجتماعی تجزیه و تحلیل می شود و قضاوت و ارزیابی در مورد خوب و بد بودن آن را به بعد از مطالعه در باره تاثیراتش احاله می کنیم. همچنین در این پژوهش تلاش می شود که به بررسی نظام های تعلیم و تربیت کنونی پردازیم و نقش اینگونه نظام ها و رویکردهای نوین تربیتی را در نهادینه شدن دموکراسی و دموکراتیزه نمودن جامعه بیان کنیم؛ کاری که در پژوهش های قبلی کمتر به آن توجه شده است.

۱.۴) اهداف تحقیق :

- ۱- تبیین چیستی و چرایی دموکراسی بر بنیاد اندیشه های نظریه پردازان انتقادی.
- ۲- تحلیل و بررسی نقش تربیت بر بنیاد یافته های مربوط به چیستی و چرایی دموکراسی از دیدگاه نظریه پردازان انتقادی.

۱.۵) سوال های تحقیق:

- ۱- بر بنیاد اندیشه های مکتب انتقادی، دموکراسی چیست و ضرورت آن در زندگی آدمی چه می تواند باشد؟
- ۲- با توجه به چیستی و چگونگی دموکراسی از دیدگاه نظریه پردازان انتقادی، نقش تربیت در دموکراسی چیست؟

۱.۶) تعریف اصطلاحات :

- **دموکراسی:** مکفرسون به نقل از انصاری (۱۳۸۴) در تعریف دموکراسی می گوید: «دموکراسی به عنوان کیفیتی در نظر آمده که بر کل زندگی و فعالیت جماعتی (اجتماعی) در سطح ملی یا کوچکتر سایه می افکند، یا اگر بخواهید می توان آن را یک جامعه دانست که عبارت است از کلیت مجموعه ی مناسبات متقابل میان مردمی که یک ملت یا دیگر واحد های جمعی را می سازد».

پوپر در تعریف دموکراسی به نقل از پولادی (۱۳۸۳) می گوید: دموکراسی حق مردم برای داوری [در مورد حکومت] و [حق] بیرون راندن حکومت از طریق تدارکاتی نظیر انتخابات است .

تعریف عملیاتی دموکراسی: در این پژوهش مقصود از دموکراسی یک فرایند عملی است که افراد از طریق آن برای رسیدن به تفاهم و توافق در رابطه با هدف های مشترک خود، از طریق گفتمان تلاش می کنند.

- **نظریه پردازان انتقادی :** در این پژوهش مقصود از نظریه پردازان انتقادی ، ماکس هورکهایمر ، هربرت مارکوزه ، تئودور آدورنو و یورگن هابرماس می باشد .

- **تربیت انتقادی :** ولفگانگ کلافکی در تعریف تربیت انتقادی به نقل از میر لوحی (۱۳۷۶) ، می گوید: «تأمل و تفکر مستمر و پیگیر درباره ی امکان اینکه چگونه می توان هر یک از افراد جامعه را واقعاً به خود مختاری، رهایی و خوشبختی فردی رهنمون ساخت» (ص، ۴۲).

مک لارن (۲۰۰۳) در تعریف تعلیم و تربیت انتقادی می گوید: «به تعبیر دقیق ، رویکردی عملی به تدریس ، یادگیری و تحقیق است که بر آموزش از طریق گفتگوی انتقادی و تحلیل دیالکتیکی و تجارب روزمره تأکید دارد .

میر لوحی (۱۳۷۶) در تعریف تربیت انتقادی بیان می کند: « تعلیم و تربیت انتقادی ، توانمند ساختن افراد و مجهز کردن آن ها به آگاهی انتقادی برای روشنگری و نقد ایدئولوژی حاکم و نهایتاً رهایی افراد از جبرها و سلطه های موجود می باشد .

تعریف عملیاتی تعلیم و تربیت انتقادی : در این پژوهش مقصود از تعلیم و تربیت عبارت است از بکارگیری نظر و عمل در جهت توانمند ساختن افراد از طریق پرورش تفکر منطقی و انتقادی برای برخورداری از آزادی و خود مختاری و همچنین رهایی از سلطه پذیری، شی شذگی و از خودبیگانگی تا زمینه های حضور آنان به عنوان شهروندان منتقد دموکراتیک در جامعه فراهم شود.

- مریان تعلیم و تربیت انتقادی : در این پژوهش مقصود از مریان تعلیم و تربیت انتقادی کسانی همچون فریره و ژيرو هستند که مبانی نظام تربیتی خود را از اصول و آموزه های نظریه پردازان انتقادی برگرفته اند .

فصل دوم

مبانی نظری و پیشینه پژوهش

۲.۱) مقدمه :

در این فصل به بررسی مفهوم دموکراسی به عنوان پدیده‌ای که محصول تفکرات فلسفه‌ی سیاسی بوده است ، پرداخته می‌شود . با ارائه دیدگاه‌های فیلسوفانی نظیر سقراط ، افلاطون ، ارسطو ، و یا فلاسفه سوفسطایی ، می‌توان بیان کرد که نخستین اندیشه‌های فلسفی در باره دموکراسی ، از جانب فلاسفه یونانی مطرح شده و بر گونه‌ای انسان‌شناسی فلسفی استوار بوده است . در ادامه نیز به بررسی مفهوم دموکراسی و نقش آن در زندگی مردم در دوران رنسانس و مدرنیته پرداخته می‌شود . چگونگی شکل‌گیری مکتب فرانکفورت و نظریات انتقادی فلاسفه معروف آن از جمله هورکهایمر، مارکوزه ، آدورنو و هابرماس و تجزیه و تحلیل اندیشه‌های فلسفی آنها در ارتباط با مفهوم دموکراسی از جمله مسائلی است که در این فصل مورد توجه قرار خواهد گرفت . و در پایان نیز به تعلیم و تربیت انتقادی پرداخته خواهد شد ؛ تعلیم و تربیتی که گوتک (۱۳۸۰) از آن با عنوان رویکردی نسبتاً جدید و برگرفته از اندیشه انتقادی موجود در طول تاریخ تفکر غرب ، خصوصاً نظریات انتقادی مکتب فرانکفورت یاد می‌کند . همچنین در ادامه به بیان نظریات مریان انتقادی از جمله فریره و ژیرو در ارتباط با تعلیم و تربیت انتقادی پرداخته می‌شود و در پایان فصل نیز پیشینه تحقیق ارائه می‌شود .

۲،۲ مبانی نظری

۲،۲.۱ مفهوم دموکراسی :

تقریباً در خصوص معنا و مفهوم دموکراسی^۱ اتفاق نظر وجود ندارد (آلن دوبنوا، تامل در مبانی دموکراسی). تاریخ مفهوم دموکراسی و ماهیت ترتیبات دمکراتیک، اساساً حوزه‌ی منازعه و معارضه است. نه تنها تاریخ مفهوم دموکراسی حاوی تعابیر متعارض است، بلکه تصورات یونانی‌ها و رومی‌ها و قرون وسطایی و دوران رنسانس نیز با هم مخلوط گردیده و بیان‌های مبهم و ناسازگاری از اجزاء کلیدی دموکراسی ایجاد می‌کنند (فولادوند، ۱۳۸۴، ص ۳۶۳).

مکفرسون^۲ (۱۳۷۹)، دموکراسی را مفهومی آشفته می‌داند و معتقد است که این آشفتگی از ذات دموکراسی برنمی‌خیزد، بلکه این تفکر ما است که درباره‌ی دموکراسی دچار آشفتگی شده است و از دلایل عمده‌ی این امر می‌توان به خستگی ناشی از تعمق و تفکر در باب دموکراسی و بحران‌های آن و این که همه می‌کوشند تصویر دقیقی از آن عرضه کنند، اشاره کرد. همچنین وی دلیل دیگر این امر را عبارت از قرائت‌های متفاوتی که از دموکراسی وجود دارد می‌داند؛ زیرا معنای این واژه، بارها عوض شده و تعابیر گوناگونی از آن به دست داده شده است.

با این اوصاف، دموکراسی یکی از کهن‌ترین واژگان سیاسی است که بیش از بیست و چهار قرن راه پیموده است و هنوز هم مورد استفاده‌ی آدمیان و نظام‌های سیاسی و شیوه‌های زندگی می‌باشد. (نصیر زاده، ۱۳۸۵).

اصل واژه‌ی دموکراسی یونانی است و به عنوان شکلی از زندگی سیاسی در یونان باستان متولد شد. این واژه از دو کلمه‌ی یونانی «دموس» به معنای مردم یا مردم عادی و فعل «کراتین» به مفهوم حکومت کردن تشکیل می‌شود. برای یونانی‌ها «دموکراسیا» به مفهوم حکومت مردم عادی بود. حکومت کسانی که

^۱ . Democracy

^۲ . C.B.macpherson

تحصیل کرده نبودند و ساده و فقیر بودند. از آنجا که این اشخاص اکثریت شهروندان را تشکیل می دادند، دموکراسی مفهوم حکومت اکثریت را پیدا کرد که این مفهوم تا به امروز هم حفظ شده است (بال وداکر، ۱۳۸۴، ترجمه ی منتظمی).

پوپر (۱۹۴۴) بیان می کند که نظام تازه شکل گرفته در یونان باستان، شروع به پرورش ارزش های جدید، بشر دوستی، موازین تساوی طلبانه برای زندگی، ایمان به انسان، عقل بشر، عدالت برابر و آزادی نموده بود. (پوپر، ترجمه ی فولادوند، ۱۳۸۰)

شهرام نیا، (۱۳۸۵) نیز می گوید که ساختار سیاسی جدید در این دولت - شهر های یونان به گونه ای بود که متضمن مشارکت مستقیم شهروندان در حاکمیت بوده است و وضع قوانین و نصب داد رسان دادگاه ها و سپردن مناصب اجرایی به تناوب، بین افراد، و به دست خود شهروندان انجام می شده است؛ گرچه شهروندان تنها شامل جمعیت آزاد و مذکر هر دولت شهر اعم از نجبا، اشراف و مردم عادی همچون کشاورزان بوده و البته زنان، خارجیها، افراد نابالغ و برده ها را شامل نمی شد.

بنابراین می توان ابعاد دموکراسی قدیمی را در مفهوم حکومت مردم عادی به عنوان حکومتی طبقاتی (سلطه بزرگترین طبقه اجتماع یعنی طبقه ی محروم) فرض نمود و نه حاکمیت همه افراد نوع بشری در آن جوامع. (منتظمی، ۱۳۸۴). امروزه، بحث و مشاجره درباره ی دموکراسی، از همان ترکیب لغوی آن یعنی «دمو» و «کراسی» آغاز می شود. گو اینکه ارتباط آن با مفاهیم دیگر مانند قدرت، برابری، آزادی و عدالت و منافع نیز مطرح است. از این لحاظ می توان گفت که دموکراسی تعریف واحد و روشنی ندارد و به همین دلیل در طول تاریخ مدل های گوناگونی از آن ارائه شده است. (انصاری، ۱۳۸۴، ص ۲۶).

شهرام نیا (۱۳۸۵)، مجموعه دیدگاه های موجود در تعریف دموکراسی را شامل دو دیدگاه کلی می داند:

۱- دیدگاه های مبتنی بر دموکراسی به مثابه ی روش حکومت. در این دیدگاه دموکراسی، صرفاً روش حکومت است و با تعیین مجموعه ای از مکانیسم های خاص مانند احزاب و نظام انتخاباتی و پارلمان تارسیسم و

مانند این ها می توان به حکومت دموکراتیک دست پیدا کرد. در این رهیافت، نگرش آدمیان به ماهیت انسان، جهان و جامعه برای ایجاد و گسترش دموکراسی چندان اهمیت ندارد. (انصاری، ۱۳۸۴).

۲- دیدگاه های مبتنی بر دموکراسی به مثابه ارزش یعنی تلقی دموکراسی به عنوان فلسفه ای برای زندگی: دموکراسی از نظر اینان صرفاً شیوه ی خاصی از حکومت نیست، بلکه تلاش برای استقرار شیوه ی خاصی از زندگی است (انصاری، ۱۳۸۴). مکفرسون (۱۳۷۹) از اندیشمندان این دیدگاه معتقد است که دموکراسی به عنوان کیفیتی در نظر آمده که بر کل زندگی و فعالیت اجتماعی در سطح ملی یا کوچکتر سایه می افکند، در این دیدگاه دموکراسی صرفاً نوعی نظام سیاسی نیست، بلکه به عنوان «شیوه ی تفکر و شیوه ی ذهن» تصور می شود.

۱.۱.۲ دیدگاه سوفسطائیان نسبت به دموکراسی :

سوفسطائیان، گروهی از معلمان و مریبان حرفه ای بودند که در قرن پنجم پیش از میلاد نفوذ زیادی در حیات فکری، تربیتی و فرهنگی یونان داشتند. با آمدن این گروه از فیلسوفان، فلسفه ای آغاز شد که انسان را محور توجه و علاقه قرار می داد و کار آنان به انسان و قلمرو زندگانی اجتماعی و سیاسی او منتهی می شد. مدت ها قبل از رواج کار سوفسطائیان، نزاع میان تربیت اشرافی و آرمان دموکراسی به وجود آمده بود، تربیت بر مبنای عقل، جزیی از حرکتی بود که برای استوار کردن زندگی آتن و دولت شهرهای مشابه آن شروع شده بود و بنابراین، نظام دموکراتیک نیاز به تربیت دموکراتیک داشت که سوفسطائیان این مهم را بر عهده گرفتند. آنان کوشیدند بین طبیعت و تربیت و همین طور تربیت اشرافی و تربیت عقلانی ارتباطی برقرار سازند. پروتاگوراس، از جمله اندیشمندان سوفسطایی است که از قانون طبیعی برداشتی برابر طلبانه دارد و عدالت را به مفهوم برابری می داند. وی معتقد است که حس عدالت، اندیشه، قانون و لزوم نظم به همگان داده شده است. از اقدامات دیگر سوفسطائیان می توان به مبارزه آنان با این دیدگاه اشرافیون که فضیلت را امری طبیعی و تباری به شمار می آورند، اشاره کرد. آنان با بیان اینکه همه ی ارزشهای سنتی اعتبار نسبی دارند، سعی کردند که ضرورت تربیت آگاهانه را در جامعه رواج دهند. (پولادی، ۱۳۸۲).

پوپر (۱۹۴۴)، بیان می کند که پروتاگوراس همراه با دموکریتوس، آموزه ای را بدین مضمون صورت بندی کردند که نهاد های انسانی، زبان و رسوم و قوانین، برخلاف تابوها، خصلت جادویی ندارند، بلکه ساخته دست بشرند. به بیان دیگر نه طبیعی، بلکه ناشی از قرارداد و عرفند و ما آدمیان در مقابل آنها مسئولیم. هیپاس، سوفسطایی دیگری است که اندیشه برابری و عدالت را بیش از پیش بسط و گسترش می دهد، وی بر قانون آتن ایراد می گیرد که برابری ملحوظ در دموکراسی آنان، برابری نارسایی است؛ زیرا برابری را تنها در مورد مردان آزاد دولت شهر معتبر می شمارد. همچنین آنتیفون می گوید: «ما همه اعم از یونانی و بیگانه، از همه جهات، طبیعت برابر داریم.» (پوپر، ترجمه فولادوند، ۱۳۸۰، صص ۳۳ و ۳۲).

۲، ۱، ۲، ۲ دیدگاه سقراط نسبت به دموکراسی :

سقراط را می توان بزرگترین فیلسوف قرن چهارم پیش از میلاد در یونان باستان دانست. وی در جستجوی شالوده های نظام اخلاقی در روح انسانی بود. (پولادی، ۱۳۸۲). سقراط، انسانها را به بزرگ داشتن خودشان و دیگران دعوت می کرد؛ زیرا معتقد بود که آدمی صرفاً یک پاره گوشت یعنی بدن نیست، بلکه در او چیزی بیش از این وجود دارد و آن اخگری به نام عقل است و آنجا که می گوید «نفس خود را تیمار بدار»، دعوت به صداقت فکری و عقلی می کند و یا زمانی که می گوید «خود را بشناس» غرضش متذکر ساختن ما به نارسائیهای فکری و عقلی ماست. پوپر (۱۹۴۴) بیان می کند که برخی از جنبه های تعالیم سقراط عبارتند از:

۱- تأکید بر خردورزی یا به عبارت دیگر این نظریه که آدمیان همه از جهت بهره مندی از عقل برابرند.

۲- تأکید بر صداقت فکری و لزوم انتقاد از خویش

۳- ارائه نظریه تساوی طلبانه وی درباره ی عدالت و ایمان به اصالت فرد آدمی همچون غایتی در نفس خویش.

سقراط تأکید می کرد این امور است که اهمیت دارند، بنابراین، آنچه در دموکراسی و دولتمردان دموکرات هدف انتقاد وی قرار داشت، فهم ناقص این امور بود. سقراط بخاطر عدم صداقت فکری و وسواس بازی

قدرت سیاسی و نارسائی های فکری و عقلی دولتمردان نظام دموکراتیک آتن ، به انتقاد از آن ها پرداخت . سقراط که به اتهام بی دینی و فاسد نمودن جوانان متهم شده بود، ضمن دفاع از خود با ماندن و پذیرفتن قوانین نظام دموکراتیک و با جان دادن در راه ایمان نوپای نظام جدید بزرگترین خدمت را به دموکراسی نمود. (پوپر، ترجمه فولادوند، ۱۳۸۰، صص ۴۰۴ و ۴۰۵).

۳، ۲، ۱) دیدگاه افلاطون نسبت به دموکراسی:

افلاطون در دوران جنگها و ستیزه جویی های سیاسی در آتن زندگی می کرد . تغییر و دگرگونی ، استقرار دموکراسی در آتن ، محاکمه و اعدام سقراط و برخی پیامد های دیگر ناشی از نظام جدید، افلاطون را به دشمنی و انتقاد از دموکراسی کشاند. (عنایت، ۱۳۷۷).

پوپر بیان می دارد که افلاطون معتقد است دموکراسی هنگامی به دنیا می آید که تنگ دستان چیره می شوند ، بعضی ها را می کشند ، دیگران را بیرون می رانند و حقوق شهروندی و مناصب دولتی و اجتماعی را به طور برابر با بقیه تقسیم می کنند (پوپر ، ترجمه ی فولادوند ، ۱۳۸۴).

افلاطون، حکومت دموکراسی آتن را، حکومت مردمانی نادان می دانست که از معرفت به مُثُل ناتوان هستند و گرفتار شور و شهرت اند . وی معتقد بود که مردم عامی از فضائل عدالت و اعتدال بویی نبرده اند. همچنین معتقد بود که دموکراسی به مردم فریبی می انجامد؛ زیرا رهبران حکومت دموکراسی، چیزهایی به مردم می گویند که مورد علاقه ی آن هاست ، نه مورد نیازشان . از نظر وی دموکراسی، بهترین نوع حکومت در میان بدترین انواع حکومت ها (یعنی جباریت ، الیگارشسی) است . (بشیریه ، ۱۳۸۲، صص ۴۴۲-۴۴۱).

عنایت (۱۳۷۷) ایرادات افلاطون را نسبت به دموکراسی و بنیاد فلسفی آن چنین بیان می کند :

۱. ایراد نخست افلاطون از دموکراسی آن است که سرنوشت جامعه را بازیچه هوس توده مردم می کند و توده مردم به عقیده وی در امور سیاسی از داوری درست ناتوان اند؛ زیرا در زمینه های مهم زندگی اجتماعی ، همچون سیاست تجربه ای ندارند و اغلب به انگیزه عواطف و تعصب های خود داوری می کنند.

۲. رهبران دموکراسی همگی از نیکان نیستند و به ایشان نمی توان اعتماد کرد که همیشه بهترین تصمیم ها را بگیرند بلکه وظیفه خویش را خرسند کردن مردم می دانند و نه آگاه کردن آن ها .

۳. سومین ایراد افلاطون ، مربوط به آزادی است که آن را جوهره دموکراسی می داند. به نظر وی آزادی با فراهم کردن مجال تظاهر عقیده ها و ذوق های گوناگون و برخورد و کنش و واکنش آن ها ، به دموکراسی تنوعی دلکش می بخشد ولی در عوض یگانگی اجتماعی آن ها را به خطر می اندازد .

۴، ۱، ۲، ۲) دیدگاه ارسطو نسبت به دموکراسی :

ارسطو نیز مانند استادش افلاطون با حکومت دموکراسی میانه خوبی نداشت و این امر ناشی از دلایل متفاوتی از جمله نگرش اشرافی ارسطو و پیامدها و معایب دموکراسی بود که عبارت بودند از: بی ثباتی ، هرج و مرج و ناتوانی دموکراسی در جلوگیری از صعود عوام فریبان به مراتب عالی قدرت . و مهمتر از همه تعارضی بود که بین فضیلت به عنوان هدف زندگی با آزادی که از اصول و مبادی دموکراسی محسوب می شد وجود داشت (پولادی، ۱۳۸۲). ارسطو به پیروی از افلاطون، دموکراسی را بد یا نامطلوب به حساب می آورد و به اعتقاد وی، دموکراسی شکل فاسد حکومت است . (منتظمی، ۱۳۸۴).

ارسطو، نظریه افلاطون را درباره ی بردگی طبیعی و نظام عدل تأیید می کند و معتقد است که «برخی کسان طبیعتاً برده و بعضی آزادند، برای دسته ی اول بردگی نه تنها فراخور حال بلکه عادلانه است ، کسی که طبیعتاً مال خودش نیست و از آن دیگری است ، طبیعتاً برده است » (پوپر، ترجمه فولادوند، ۱۳۸۰، ص ۶۴۵) .

ارسطو بیان می کند که حکومت دموکراسی آتن با آشوب و قانون شکنی همراه بوده است و شهروندان آن را گروهی از عوام و رهبران شان را مردم فریبان^۱ می داند و اینگونه دموکراسی را به خاطر اینکه قانون را زیر پا می گذارد و رهبرانش به نام مردم خود کامگی پیشه می کنند مورد انتقاد قرار می دهند (عنایت، ۱۳۷۷).

¹. Demagogues

۵،۱،۲) پیشگامان دموکراسی در عصر مدرن :

۵،۱،۲) جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴)

لاک از بنیانگذاران اصلی دموکراسی لیبرال به شمار می رود و عناصر اصلی لیبرالیسم وی تأکید بر آزادی و برابری انسان ها، حق حیات و مالکیت آدیان، حکومت محدود و مشروط به قانون طبیعی و رضایت مردم، تساهل دینی، تفکیک قوای حکومتی، اصالت جامعه در مقابل دولت و حق شورش بر ضد حکام خود کامه بود. اندیشه ی سیاسی جان لاک متشکل از سه جزء اساسی است که عبارتند از: وضع طبیعی، وضع مدنی و حکومت. (بشیریه، ۱۳۸۲).

۵،۲،۱) بنکدیت دو اسپینوزا (۱۶۳۲-۱۶۷۷):

از نخستین نظریه پردازان دموکراسی در عصر جدید به شمار می رود. به نظر او بهترین حکومت، حکومتی است که بر اساس رأی اکثریت مردم استوار باشد و در آن هر کس بتواند آزادانه بیندیشد و سخن بگوید. از نظر اسپینوزا اساس حکومت دموکراسی، قراردادی است که افراد برای تامین و صیانت نفس یکدیگر منعقد می کنند و تنها در دموکراسی است که شهروندان حق مداخله در وضع سیاست های عمومی را به دست می آورند (بشیریه، ۱۳۸۲). وی با ارائه ایده آزادی اندیشه و بیان برای فرد، در واقع میان اجتماع سیاسی و فرد فاصله نهاد و بدین سان، خود مختاری او را در برابر جامعه و قدرت سیاسی اعلام داشت (احمدی، ۱۳۸۳).

۵،۳،۱) ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸):

از فیلسوفان بزرگ عصر روشنگری است که نظریات تازه ای در باب سیاست مطرح کرد. روسو بر خلاف نظریات اندیشمندان آن عصر از قبیل هابز و جان لاک و یا اندیشمندان مکتب اصالت سودمندی که معتقد بودند جامعه ی سیاسی منشأ صناعی دارند و یا همچون دستگاهی برای حفظ امنیت ساخته شده و یا چون ماشینی که برای سازش منافع متنازع تعبیه شده و مشارکت سیاسی را برای دفاع از منافع فردی می دانستند، دیدگاهی متفاوت با آنان داشت. روسو جامعه سیاسی را پیکره ای ارگانیک و زنده به شمار می آورد،

همچنین مشارکت سیاسی را به منزله فعالیت و فرآیندی در جهت خود شکوفایی و خود فرهیختگی فرد می دانست نه برای دفاع از منافع فردی و خرسندی. روسو دولت و فرد را در مقابل یکدیگر قرار نمی داد و دولت را در شکل حاکمیت «اراده عمومی» یک شخصیت جمعی قرار می داد که انسان از طریق آن به آزادی می رسد.

نظریه سیاسی روسو مبتنی بر دو آموزه ی اساسی با عنوان اراده عمومی و حاکمیت مردم است. روسو بیان می کند که اراده عمومی، اراده جمع شهروندانی است که منافع خصوصی خود را اراده نمی کنند، بلکه منافع و خیر عمومی را اراده می کنند و به سخن دیگر، اراده عمومی اراده همگان برای خیر عموم است. روسو در نظریه اراده عمومی با بیان اینکه هر کس با اطاعت از اراده عمومی در واقع از اراده خود اطاعت می کند نه از اراده ی غیر، به حل تناقض آزادی و اطاعت از دولت پایان داد. (پولادی، ۱۳۸۲). و همچنین روسو معتقد بود که مردم طی یک قرارداد اجتماعی به تشکیل اجتماع سیاسی می پردازند و طی آن کل حاکمیت به مردم منتقل می شود و مردم هم حاکم و هم تابع می شوند. قرارداد اجتماعی روسو، قراردادی بود که به موجب آن جامعه و دولت آرمانی و دموکراتیک در آینده به وجود خواهد آمد و در آن قانون مظهر اراده عمومی است و از این رو عین آزادی است (بشیریه، ۱۳۸۲). بنابراین روسو، از کسانی است که طرفدار دموکراسی مستقیم و حکومت مطلوب و جمع گرایانه ای است که از یک سو بر آزادی و فرد گرایی و اندیشه قرارداد اجتماعی تأکید دارد و از سوی دیگر بر فضیلت مدنی، اراده عمومی و مصلحت جمعی استوار باشد.

۴،۵،۱،۲،۲) مکتب اصالت سودمندی :

گروهی از اندیشمندان و فیلسوفان سیاسی بودند که رویکرد اصالت سودمندی را به عنوان بنیاد جامعه ی سیاسی مطرح کردند. بر اساس این رویکرد، خیر و نفع شخصی پایه رفتار فرد و اصل نفع همگانی بنیاد سامان سیاسی است. آنان بر خلاف آموزه های قرارداد اجتماعی به شیوه هابز و جان لاک که رضایت افراد در تأسیس جامعه ی سیاسی و دولت به صورت یک بار برای همیشه و در ابتدای ورود به قرارداد

اجتماعی ملحوظ شده بود، مشارکت سیاسی را به عنوان یک نیاز مستمر مطرح کردند و عرصه جامعه مدنی (جامعه) و دولت (حکومت) را از هم جدا کردند و این امر از دستاوردهای بزرگ این مکتب در آن زمان محسوب می شود. اندیشمندان این مکتب معتقد بودند که آدمیان در جستجوی خرسندی و خوشبختی هستند و این خیر است، و درست ترین عمل آن است که بیشترین خرسندی و سعادت را فراهم کند و تنها توجیه دولت این است که بزرگترین سعادت را برای بیشترین فراهم کند. اندیشمندان وابسته به این مکتب شکل مطلوب حکومت را نظام دموکراسی نمایندگی معرفی کرده اند و معتقدند که این نظام بهترین شکل برای تأمین بیشترین خوشی بیشترین شمار مردم است. استدلال آنان در دفاع از این نظام این است که انسان ها منافع دارند که بهترین داور درباره آن خودشان هستند و آنان برای دنبال کردن منافع خود حق برابر دارند؛ بنابراین باید در اداره جامعه سیاسی سهم برابری داشته باشند. (بشیریه، ۱۳۸۲). و از طرفداران این مکتب می توان به دیوید هیوم، بنتام و استوارت میل اشاره کرد.

۵،۵،۱،۲) جان دیویی (۱۹۵۲-۱۸۵۹):

فیلسوف پراگماتیست آمریکایی از نظریه پردازان عمده دموکراسی به شمار می رود. دیویی، معتقد بود که انسان ها طبایع ثابت و پایه داری ندارند، بلکه همواره دستخوش تغییرند. انسانها همواره در حال تغییر و تکامل و به سوی هدفی پیش می روند که قابل شناسایی نیست. دیویی، معتقد بود که دموکراسی، آموزش و علم و دانش رابطه متقابل و تقویت کننده ای نسبت به هم دارند، گسترش دموکراسی نیازمند آموزش های دموکراتیک است. دموکراسی نیز خود، زمینه رشد علم و دانش و پیشرفت و ترقی را فراهم می آورد. وی معتقد است که برابری اساس دموکراسی است و دموکراسی بر اساس این عقیده استوار است که همه ی مردم از خرد بهره مندند و هیچ فرد یا گروهی نمی تواند به ادعای فضل و برتری عقلی، بر دیگران حکومت کند (بشیریه، ۱۳۸۲، ص ۲۹۸).